

چشم‌اندازی بدون تعین چیزی

باسمه تعالی

مدامم مست می‌دارد نسیم جعد گیسویت خرابم می‌کند هر دم فریب چشم جادویت

در نظر به حقیقت در افقی که در مقابل سالک گشوده می‌شود، انوار تجلیات یا به تعبیر جناب حافظ «نسیم جعد گیسوی» حضرت محبوب، همواره و مدام بر قلب سالک می‌وزد و همچون چشمی جادویی که انسان را سحر می‌کند، سالک را از خود برمی‌گیرد و به سویی که ماورای بودن و نبودن است، می‌برد تا خود را در موطنی آزاد از نسبت‌های روزمره درک کند. بودنی که با وجود خود در بیکرانه‌ی «وجود» حاضر شود.

پس از چندین شکیبایی، شبی یا رب توان دیدن که شمع دیده افروزیم در محراب ابرویت؟

آیا در مسیر شکیبایی و باقی‌بودن در هویت وجودی خود، آیا این امکان هست که ای پروردگار من! شبی در محراب ابروی تو مانند شمعی افروخته خود را احساس کنیم تا ابروی تو محراب حضور جان ما باشد و در آن محراب چون شمع بدرخشیم و خود را در آن مأوا احساس کنیم؟

سواد لوح بینش را عزیز از بهر آن دارم که جان را نسخه‌ای باشد ز لوح خال هندویت

سیاهی مردمک چشمم را از آن جهت دوست دارم که برای جان من، نسخه‌ای و نمودی از لوح خال هندویی تو می‌باشد. برای من سیاهی مردمک چشم حکایتی است از دریچه‌ی جهان گشوده‌ای که با نظر به هویت غیر قابل توصیف تو برایم گشوده می‌شود. آیا نباید چنین نگاهی را پاس داشت، وقتی جان انسان لوحی خواهد شد تا همچون خال هندو، محل تجلی هویت غیبیه‌ی غیر قابل توصیف تو باشد و تنها چشم‌اندازی است بدون تعین چیزی.

تو گر خواهی که جاویدان جهان یک سر بیارایی صبا را گو که بردارد زمانی برقع از رویت

در راستای خال هندویی‌اش که هیچ چیز در آن جا به هویت خود ظهوری ندارد و همه در آن مقام فانی‌اند، حال اگر می‌خواهی جهان را به ظهور آوری، کافی است به باد صبا فرمان دهی تا پرده از وجه احدی و غیب‌الغیوبی‌ات بردارد تا تجلیات اسماء به ظهور آید و عالمی شکل گیرد و حقایق متکثر چهره بنمایند.

و گر رسم فنا خواهی که از عالم براندازی برافشان تا فرو ریزد هزاران جان ز هر مویت

اگر می‌خواهی رسم فنا و پنهان‌بودن عالم در هویت غیبی احدی را براندازی، کافی است انوار خود را برافشانی و زلف اسماء را به ظهور آوری تا از هر تار مویت هزاران جان زنده شوند و مشغول حقایق متکثر و عنایات لایتناهی گردند.

من و باد صبا مسکین، دو سرگردان بی‌حاصل من از افسون چشمت مست و او از بوی گیسویت

من و باد صبا هر دو همانند هم، بدون هیچ بهره‌ای از برکات وجود تو، سرگردان هستیم، آن نوع از سرگردانی که ما را در مستی خود قرار می‌دهد، زیرا من با نظر به مظاهر تو، افسون و مسحور شده‌ام و باد صبا با وجوه کثرات اسماء ربّانی‌ات. و این قصه‌ی هر کسی است که خواست در این عالم فریب دنیا را نخورد و نظر به حقیقت را پیشه‌ی خود کرد.

زهی همت که حافظ راست از دُنِی و از عقبی نیاید هیچ در چشمش به جز خاکِ سر کویت

چه اندازه این همت که حافظ مفتخر به آن است، پسندیده است، از آن جهت که از دنیا و آخرت چیزی نیست که به چشم او آید مگر خاک سر کوی تو و حضور در جهانی که تو به روی او گشوده‌ای، جهانی که سراسر حضور در حضور بیکران‌هی تو است و احساس وجود در آغوش تو. آیا در چنین حالتی که همه‌ی جهان‌ها به سوی انسان گشوده می‌شود، امری می‌ماند که بتواند ما را مشغول خود کند؟ این همان جهانی است که از طریق انقلاب اسلامی در مقابل بشریت گشوده شد و شهدا با همت بلند خود، خود را معطل نکردند. بیچاره استکبار که گمان می‌کند در عالمی که حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» در مقابل این بشر گشوده، چیزی دارد که بخواهد ما را از آن چیزها محروم کند. استقراری به میان آمده که تحریم‌ها وسیله‌ی بی‌آبروشدن مستکبران و دوست‌داران آنها می‌شود.

والسلام